

نگاهی به اندیشه‌های استاد مطهری در فلسفه تاریخ

علی مطهری*

چکیده

این مقاله، در باب فلسفه تاریخ از دیدگاه استاد مطهری است. انگیزه طرح مسائل فلسفه تاریخ، رواج اندیشه‌های مارکسیستی در بیان محرک تاریخ و نهضت‌های اجتماعی در آن دوره بوده است اما فلسفه تاریخ فی حدّ نفسه، ارزش امعان نظر را دارد. در این مقاله، ابتدا اجتماعی بودن انسان و دیدگاه‌های گوناگون در این باره، سپس اصالت جامعه در عین اصالت فرد، سوسیالیسم مذهبی، پیروزی نهایی صالحان یا مستضعفان در رابطه انتظار فرج و اصلاح جامعه مورد بررسی قرار گرفته است. در هر مورد استاد به نقد و بررسی این موضوعات می‌پردازد و به نظریه مورد نظر خود نیز اشاره می‌کند. **واژگان کلیدی:** مطهری، فلسفه تاریخ، اجتماعی بودن انسان، اصالت جامعه، اصالت فرد، انتظار فرج، اصلاح جامعه.

از جمله موضوعاتی که استاد شهید مطهری به آن پرداخته، موضوع فلسفه تاریخ است. علت اصلی پرداختن استاد به این موضوع، به‌طور قطع رواج اندیشه‌های مارکسیستی در بیان محرک

* استادیار گروه فلسفه دانشگاه تهران.

تاریخ دریافت: ۸۲/۱۰/۳ تاریخ تأیید: ۸۲/۱۰/۲۸

تاریخ و نهضت‌های اجتماعی در آن دوره بوده است؛ اما فلسفه تاریخ فی حد ذاته و قطع نظر از لزوم پاسخگویی به شبهاتی که در این زمینه مطرح است نیز ارزش دارد و فلسفه تاریخ از نظر قرآن و بیان سنت‌های حاکم بر تاریخ و جامعه، بخشی از معارف اسلامی را تشکیل می‌دهد. بدیهی است که پرداختن به همه اندیشه‌های استاد مطهری در این موضوع، مستلزم نگارش یک کتاب است. ما در این مقاله، برخی آرای آن متفکر شهید در این زمینه را ذکر می‌کنیم که یا خود آن آرا نو و ابداعی است یا بیان و تفسیر آن جدید است.

۱. اجتماعی بودن انسان

می‌دانیم که این مسأله از دیرباز برای دانشمندان مطرح، و ارسطو معتقد بوده است که انسان مدنی بالطبع است. «مدنی» در لغت به معنای «شهری» است؛ ولی چون در یونان قدیم زندگی دولت شهری رواج داشته و هر شهری جامعه‌ای مستقل بوده، شهری زیستن، با اجتماعی زیستن مساوی بوده و «مدنی» که به «مدینه» منسوب است و مدینه ترجمه City در زبان لاتین است، به معنای «اجتماعی» استعمال می‌شده است؛ پس «انسان مدنی بالطبع است»؛ یعنی اجتماعی بالطبع است. پرسش این است که آیا انسان، بالطبع اجتماعی است یا چنین نیست؟ در صورتی که بگوییم انسان بالطبع اجتماعی نیست، دو نظریه رخ می‌نماید، و در صورتی که معتقد باشیم انسان بالطبع اجتماعی است نیز دو نظریه پیدا می‌شود. ما این نظریات را ذکر، و نظریه خاص استاد مطهری را مشخص می‌کنیم.

أ. انسان به حسب قرارداد اجتماعی است: ژان ژاک روسو، دانشمند فرانسوی قرن هجدهم میلادی، در کتاب *قرارداد اجتماعی* معتقد شد که انسان به حسب طبع خود، انفرادی، و به حسب قرارداد، اجتماعی است. در واقع، روسو جامعه انسانی را نظیر شرکت تجاری یا مؤسسه فرهنگی می‌داند که شریکان براساس قرارداد، اجتماعی را تشکیل می‌دهند و این اجتماع کوچک، اجتماع طبیعی‌ای نیست که در طبیعت آن‌ها ریشه داشته باشد؛ بلکه آن را با اندیشه و انتخاب و بر پایه هدف‌های مشترک پدید آورده‌اند. مطابق نظر روسو، انسان به حسب طبع منفرد است؛ ولی چون موجود عاقل و متفکر است و سود و زیان خود را حساب می‌کند، زندگی اجتماعی را انتخاب کرده است.

ب. انسان از روی اضطرار، اجتماعی است: این نظریه می‌گوید: زندگی اجتماعی انسان طبیعی نیست؛ ولی به طور کامل اختیاری هم نیست؛ بلکه اضطراری است؛ یعنی اگر اختیاری هم در کار باشد، از روی اکراه و اجبار است به این معنا که جبر، طبیعت انسان را به زندگی اجتماعی وا داشته است؛ از قبیل وحدت اضطراری چند فرد انسان یا چند قوم در برابر دشمن مشترک.

می‌توان گفت نظر علامه طباطبایی (ره) نزدیک به این نظریه است. علامه در تفسیر المیزان

(ج ۴، ص ۹۷) ذیل آیه ۲۰۰ آل عمران مطلبی درباره اجتماعی بودن انسان دارد که استاد مطهری حاشیه‌ای به زبان عربی بر آن نگاشته، و ترجمه آن چنین است:

مؤلف - سلمه الله - درباره چگونگی وجود فطرت اجتماعی برای انسان، نظر خاصی برخلاف نظر مشهور دارد. نظر مشهور این است که در انسان، میل و گرایش طبیعی وجود دارد که او را به زندگی اجتماعی فرا می‌خواند؛ اما مؤلف، این نظر را نمی‌پذیرد، بلکه می‌گوید که انسان، به طبیعت اولی فردی، و به طبیعت ثانوی؛ اجتماعی است یعنی اجتماعی بودن او از فردی بودنش ناشی می‌شود. نگاه کنید به قول مؤلف ذیل قوله: كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين (بقره (۲): ۲۳۱) و قوله تعالى: فاقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها (روم (۳۰): ۳۰).

ج. انسان به حکم طبیعت زیستی و حیاتی مدنی بالطبع است: می‌توان از «طبیعت زیستی و حیاتی» به «غریزه» تعبیر کرد. غریزه، یعنی کشش درونی که از آثار نیروی حیات است؛ ولی ماهیت این کشش روشن نیست. طرفداران این نظریه می‌خواهند زندگی اجتماعی انسان را شبیه زندگی اجتماعی زنبور عسل یا موربانه توجیه کنند که هر دسته‌ای از آن‌ها از ابتدای خلقت برای کار خاصی پدید آمده‌اند. بسیاری از فیلسوفان یونان باستان معتقد بوده‌اند که نژادها بالطبع مختلفند؛ برخی برای کارهای یدی و بدنی و برخی برای کارهای فکری، روحی و هنری آفریده شده‌اند؛ پس در جامعه یونان قدیم، مردم به سه دسته اربابان، بردگان و بیگانگان (بربرها) منقسم می‌شدند. این فیلسوفان معتقد بودند که نژاد و منطقه، دو عاملی هستند که برتری یا فرودستی انسان‌ها را مشخص می‌کنند.

د. به فعلیت رسیدن استعدادهای انسان ممکن نیست، مگر با تعاون اجتماعی: انسان، استعدادهایی دارد که آن‌ها را فقط در جامعه می‌تواند به فعلیت برساند؛ برای مثال، استعداد علمی و فراگیری و نیز استعدادهای ذوقی انسان جز در پرتو اجتماع به فعلیت نمی‌رسد. به تعبیر دیگر، انسان از جهت

به کمال رساندن شخصیت خودش به زندگی اجتماعی نیاز دارد؛ پس برخی استعداد‌های انسان «به وسیله جامعه» امکان بروز دارد؛ چنان که برخی دیگر از استعداد‌های انسان، «در جامعه» امکان تجلی می‌یابد و آن استعداد‌های اخلاقی یا ارزش‌های انسانی است که شکوفا شدن آن‌ها فرع بر این است که جامعه‌ای وجود داشته باشد؛ مانند استعداد انفاق و جود و بخشندگی یا ایثار کردن. اگر جامعه‌ای نباشد، این‌ها موضوع نمی‌یابند.

استاد مطهری، این نظریه را ابراز داشته و پذیرفته است:

در این حدود که در انسان یک سلسله استعدادها هست نمی‌توان شک کرد که انسان بالطبع اجتماعی است؛ یعنی واقعاً انسان با این دو گونه استعدادها متولد می‌شود؛ استعدادهایی که جامعه برای به فعلیت رسیدن آن‌ها باید محرک او باشد، و استعدادهایی که باید جامعه‌ای وجود داشته باشد تا او بتواند آن‌ها را تجلی بدهد (مطهری، ۱۳۸۱: ج ۳، ص ۱۱۶).

پس، از نظر استاد شهید، زندگی اجتماعی انسان طبیعی است، نه اضطراری یا انتخابی. از قبیله زندگی خانوادگی زن و مرد است، نه از قبیله همکاری دو کشور در مقابل دشمن مشترک و نه از قبیله شرکت دو سرمایه‌دار که برای تحصیل سود بیشتر، واحد تجارتي یا کشاورزی یا صنعتی پدید می‌آورند؛ البته برای توجیه طبیعی بودن زندگی اجتماعی، غیر از شکوفا شدن استعداد‌های انسان، امور دیگری نیز قابل ذکر است که از قرآن کریم به دست می‌آید. بازشناسی افراد از یکدیگر یکی از آن‌ها است. از نظر قرآن، انتساب به شعبه‌ها و قبیله‌ها، حکمت و غایتی طبیعی دارد و آن تفاوت و بازشناسی افراد از یکدیگر است که شرط جدایی‌ناپذیر زندگی اجتماعی است، نه تفاخر و مایه برتری شمردن؛ زیرا مایه کرامت و شرافت، تقوا است: یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عندالله اتقیکم (حجرات (۴۹): ۱۳).

آیه کریمه «و هو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و صهراً» (فرقان (۲۵): ۵۴) نیز روابط نسبی و سببی را به صورت طرحی که در متن خلقت برای غایت کلی قرار داده شده، مطرح کرده است.

همچنین آیه ۳۲ زخرف، اختلاف استعداد‌های انسان‌ها و استخدام بعضی افراد به وسیله بعضی دیگر را به طوری که همه در استخدام یکدیگر باشند، فلسفه و زمینه زندگی اجتماعی دانسته که از متن خلقت ناشی شده است (مطهری، ۱۳۷۲: ص ۲۰).

۲. نظریه اصالت جامعه در عین اصالت فرد

در فلسفه تاریخ این مسأله مطرح می‌شود که آیا جامعه، مرکب حقیقی یا یک مرکب اعتباری است؟ آیا از ترکیب افراد جامعه، موجود جدید با خواص جدید پدید می‌آید، به طوری که افراد، شخصیت و خواص خود را از دست می‌دهند، چنان‌که در ترکیب‌های شیمیایی مشاهده می‌شود، یا از ترکیب افراد جامعه، موجود جدیدی پیدا نمی‌شود و افراد نیز شخصیت و خواص خود را حفظ می‌کنند؛ چنان‌که در درختان یک باغ می‌بینیم، یا شقّ سومی در کار است و آن این‌که در ترکیب افراد جامعه، ضمن آن‌که موجود جدیدی پدید می‌آید که شخصیت و آثار جدیدی دارد، افراد نیز شخصیت و آثار خود را حفظ می‌کنند و دست کم می‌توانند حفظ کنند.

استاد مطهری، این نظریه را بر می‌گزیند و به اصالت جامعه در عین اصالت فرد و تأثیر و تأثر این دو در یک‌دیگر معتقد است. نه جامعه مؤثر مطلق و نه فرد، محکوم مطلق است. وی درباره این سؤال که آیا جامعه وجود اصیل و عینی دارد یا نه، چهار نظریه را به این شرح طرح می‌کند:

أ. ترکیب جامعه از افراد، ترکیب اعتباری است.
ب. جامعه مرکب حقیقی همانند مرکبات طبیعی نیست، اما مرکب صناعی هست و مرکب صناعی، خود نوعی مرکب حقیقی است؛ هرچند مرکب طبیعی نیست.
ج. جامعه مرکب حقیقی است از نوع مرکبات طبیعی؛ ولی ترکیب روح‌ها و اندیشه‌ها و عاطفه‌ها و خواست‌ها و اراده‌ها و بالاخره ترکیب فرهنگی، نه ترکیب تن‌ها و اندام‌ها، به طوری که تأثیر و تأثر و فعل و انفعال واقعی میان افراد رخ می‌دهد و افراد اجتماع هویت و صورت جدید می‌یابند؛ اما به هیچ وجه کثرت تبدیل به وحدت نمی‌شود و «انسان‌الکل» به عنوان یک واحد واقعی که کثرت‌ها در او حل شده باشد، وجود ندارد. انسان‌الکل همان مجموع افراد است و وجود اعتباری و انتزاعی دارد.

د. جامعه، مرکب حقیقی است بالاتر از مرکبات طبیعی. در مرکب طبیعی، اجزا قبل از ترکیب، از خود هویت و آثاری دارند؛ اما افراد انسان قبل از وجود اجتماعی هیچ هویت انسانی ندارند؛ ظرف خالی می‌باشند که فقط استعداد پذیرش روح جمعی را دارند.

نظریات اوّل و دوم اصالة‌الفردی است با این تفاوت که اوّلی به هیچ گونه رابطه‌ای میان افراد قائل نیست؛ ولی دومی رابطه افراد را نوعی رابطه اصیل و عینی شبیه رابطه فیزیکی می‌داند. نظریه

سوم، هم فرد را اصیل می‌داند و هم جامعه را. از یک نظر اصالة‌الفردی و از نظر دیگر اصالة‌الاجتماعی است و اما نظریه چهارم اصالة‌الاجتماعی محض است (همان، ص ۲۹-۴۴).

استاد مطهری، نظریه سوم را که خود ابداع‌شان کرده می‌پذیرد و معتقد است که آیات قرآن نیز این نظریه را تأیید می‌کند. وی با اشاره به نظریه سوم می‌فرماید:

بنا بر این نظریه، در اثر تأثیر و تأثر اجزا، واقعیت جدید و زنده‌ای پدید آمده است. روح جدید و شعور و وجدان و اراده و خواست جدید پدید آمده است علاوه بر شعور و وجدان و اراده و اندیشه فردی افراد، و بر شعور و وجدان افراد غلبه دارد (همان، ص ۳۰).

به صورت نمونه، دو آیه از قرآن کریم را که مؤید این نظریه است، ذکر می‌کنیم:
و لكل امة اجل فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة و لا يستقدمون (اعراف (۷): ۳۴).
كل امة تدعى الى كتابها (جاثیه (۴۵): ۲۸).

۳. سوسیالیسم مذهبی

می‌دانیم که مارکسیست‌ها، زندگی اشتراکی ثانوی یعنی دوره‌ای را که پس از سرمایه‌داری به طور جبری رخ می‌دهد و پایان تاریخ خواهد بود، «سوسیالیسم علمی» می‌نامند و هرگونه تلاشی برای ایجاد سوسیالیسم، پیش از موعد مقرر آن را بیهوده و بی‌فایده می‌دانند و این‌گونه سوسیالیسم و زندگی اشتراکی را «سوسیالیسم تخیلی» می‌نامند. آن‌ها معتقدند: زمانی که مالکیت از بین برود، به طور جبری زندگی اشتراکی پدید خواهد آمد؛ چنان که در فجر تاریخ به دلیل فقدان مالکیت در اثر عدم قدرت بشر بر تولید بیش از نیاز فردی خود، زندگی اشتراکی وجود داشت.

استاد شهید مطهری ضمن رد این نظریه و به طور کلی رد دوره‌های تاریخی پنجگانه مارکسیسم و جبری بودن حرکت تاریخ به سوی کمونیسم نهایی و سوسیالیسم ثانوی، اصل سوسیالیسم و زندگی اشتراکی به معنای زندگی برادرانه را تأیید می‌کند و حتی تعبیر «سوسیالیسم اسلامی» را به کار می‌برد. وی پس از اشاره به این‌که زندگی‌های قبیله‌ای، از این جهت در حدّ عالی بوده و در دوره‌های بعد، با پیشرفت تمدن، انسان در قسمت‌های عاطفی عقب رفته است، می‌فرماید:

سوسیالیسم مذهبی و اسلامی همین است که براساس عاطفه باشد، نه براساس زور و جبر؛ یعنی اخوان‌الصفایی که به این حالت باشد، نه با این حکم که قانون به زور می‌آید؛ محصول این و آن را می‌گیرد و بعد میان آن‌ها تقسیم می‌کند؛ بلکه به معنای این‌که عملاً من و تو در میان

نیست... آن ایده‌آل مذهب و ایده‌آل اسلام و آن چیزی که در دوره آخرالزمان به ما وعده داده‌اند که خواهد بود، این است که رشد اخلاقی و عاطفی و اخوت اسلامی و صفا در اخوت به این حد می‌رسد؛ یعنی انسان از نظر تکامل اخلاقی به حدی می‌رسد که عملاً اشتراک وجود دارد؛ عملاً این جیب و آن جیب وجود ندارد، نه این که یک جبر، انسان را علی‌رغم میل و رضا و اختیار و انتخاب خودش وادار به اشتراکیت کرده است (مطهری، ۱۳۸۱: ج ۳، ص ۱۵۰ و ۱۵۱).

۴. پیروزی نهایی صالحان یا مستضعفان؟



در قرآن کریم، گاهی وعده پیروزی نهایی مستضعفان، و گاهی وعده پیروزی نهایی صالحان داده شده. این سؤال مطرح می‌شود: با توجه به این که میان «مستضعف» و «صالح» عموم و خصوص من وجه برقرار است (بعضی مستضعفان صالحند؛ اما برخی از آن‌ها صالح نیستند و برخی صالحان نیز مستضعف نیستند)، این آیات چگونه با یکدیگر قابل جمع است و کدام دسته آیات اصل و کدام فرع است؟ آیا اصالت از آن استضعاف‌شدگی یا از آن صلاح است. در این جا ممکن است نظر سومی پیدا شود و آن این که میان «مستضعف» و «صالح» تساوی برقرار است؛ یعنی هر مستضعفی صالح و هر صالحی مستضعف است؛ چنان که در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، افراد خودباخته در مقابل مارکسیسم برای آن که میان اسلام و مارکسیسم جمع کرده، و نظر اسلام را با نظر مارکسیسم درباره پیروزی طبقه کارگر و پرولتار یا تطبیق داده باشند، در گفته‌ها و نوشته‌های خود بر این نکته تأکید داشتند که مستضعفان همان صالحان، و صالحان همان مستضعفان هستند، و غیرمستضعف نمی‌تواند صالح باشد و غیرصالح نمی‌تواند مستضعف باشد. آنان مدعی بودند که اسلام و مارکسیسم دارای یک محتوا و دو قالب هستند. اسلام می‌گوید: مستضعف، و مارکسیسم می‌گوید: کارگر؛ بنابراین هدف یکی است و ما باید با مارکسیست‌ها متحد شویم. این افکار، افزون بر دانشجویان، حتی در برخی طلاب جوان که مایه علمی کمی داشتند، نفوذ کرده و این امر، استاد مطهری را به شدت نگران ساخته بود. گروه فرقان نیز که آن بزرگوار را به شهادت رساند، محصول این گونه افکار بود.

آری، استاد مطهری این نظریه را رد، و با ادله متقن ثابت می‌کند که قرآن کریم این نظریه را مردود می‌شمارد و پیروزی نهایی را از آن صالحان می‌داند، نه مستضعفان؛ البته از آن جا که مستضعفان، وابستگی‌های کم‌تری دارند و سبک‌بال‌ترند، به طور طبیعی اکثر صالحان را مستضعفان

تشکیل می‌دهند؛ اما استضعاف‌شدگی فی حدّ ذاته ارزش نیست. آیه استضعاف نیز که نوید پیروزی مستضعفان را می‌دهد به پیروزی آنان زمان فرعون بر فرعون و فرعونیان ناظر است، نه پیروزی نهایی مستضعفان در تاریخ. استاد شهید، درباره آیه استضعاف (و نريد أن نمنّ على الذين استضعفوا...) (قصص (۲۸): ۵) و رابطه آن با آیه استخلاف (وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض...) (نور (۲۴): ۵۵) می‌گوید:

حقیقت این است که آیه استضعاف، به هیچ وجه در صدد بیان اصل کلی نیست و در نتیجه، نه بستر تاریخی را توضیح می‌دهد و نه درباره ساز و کار تاریخی اشاره‌ای دارد و نه پیروزی نهایی تاریخ را از آن مستضعفان از آن جهت که مستضعفند می‌داند. این اشتباه که فرض شده، آیه، اصلی کلی را بیان می‌کند، از آن‌جا پیدا شده که این آیه مرتبط به آیه قبل و بعد را از آن‌ها جدا کرده و «الذین» را در «الذین استضعفوا» مفید عموم و استغراق گرفته‌اند؛ آن‌گاه از آن، اصلی را استنباط کرده‌اند که با اصل مستفاد از آیه استخلاف معارض در می‌آید (مطهری، ۱۳۷۲: ص ۲۰۰).

۵. رابطه انتظار فرج و اصلاح جامعه

می‌دانیم افرادی بوده‌اند و هستند که انتظار فرج را مساوی نشستن و دست روی دست گذاشتن برای افزایش فساد در جهان می‌دانند تا موعود اسلام ظهور کند و کارها را سامان بخشد. این افراد، هرگونه اصلاح و اقدام برای اصلاح قبل از ظهور منجی عالم را کاری عبث و بیهوده می‌دانند. بدیهی است که این طرز فکر به جامعه اسلامی آسیب جدی وارد خواهد کرد و اسلام را که خواهان اصلاح مستمر جامعه است (اصل امر به معروف و نهی از منکر) وارونه جلوه خواهد داد. شبیه تفکری است که برخی متصوفه درباره عمران و آبادی سرزمین‌ها و پرداختن به دنیا داشته‌اند که سبب انحطاط مسلمانان و تمدن اسلامی شد. مارکسیست‌ها نیز از جهت دیگر، اندیشه‌ای شبیه این اندیشه دارند. آن‌ها معتقدند: اصلاحات باعث می‌شود که انقلاب به تأخیر بیفتد. باید کاری کرد که جامعه به حدّ انفجار برسد؛ آن‌گاه انقلاب رخ می‌دهد. باید کاری کرد که فشار به طبقه محروم هرچه بیش‌تر شود تا انقلاب کنند. هر اصلاح اجتماعی، انقلاب را یک مرحله به عقب می‌برد. استاد مطهری این طرز فکر را به هر دو شکل آن رد می‌کند و هیچ‌گونه منافاتی میان اصلاح مستمر جامعه و مسأله انتظار فرج نمی‌بیند:

اصلاحات جزئی و تدریجی، به هیچ وجه محکوم نیست؛ زیرا نه عامل اصلی حرکت، تضادها است و نه تاریخ راه خود را جبراً از میان اضداد به صورت انقلاب اضداد به یک‌دیگر طی می‌کند تا

اصلاحات جزئی و تدریجی مانع انفجار گردد و جلو حرکت تکاملی تاریخ را بگیرد... اصلاحات جزئی و آرام آرام به نوبه خود کمک به مبارزه انسان حقجو و حق طلب با انسان منحط است و آهنگ حرکت تاریخ را به سود اهل حق تند می نماید و برعکس، فسادها، تباهی ها، فسق و فجورها کمک به نیروی مقابل است و آهنگ حرکت تاریخ را به زیان اهل حق کند می نماید (مطهری، ۱۳۷۳: ص ۴۲).

همچنین می فرماید:

از مجموع آیات و روایات استنباط می شود که قیام مهدی موعود (عج) آخرین حلقه از مجموع حلقات مبارزات حق و باطل است که از آغاز جهان برپا بوده است. مهدی موعود تحقق بخش ایده آل همه انبیاء و اولیاء و مردان مبارز راه حق است (همان، ص ۵۹).

ابداعات و تقریرات جدید در زمینه فلسفه تاریخ در آثار استاد مطهری منحصر به موارد مذکور در این مقاله نیست. موارد دیگری نیز وجود دارد که می تواند موضوع تحقیق واقع شود.

۳۱

تقی

نگاهی به اندیشه های اسناد مطهری در فلسفه تاریخ

منابع و مأخذ

۱. مطهری، مرتضی، فلسفه تاریخ در مجموعه آثار، ج ۳، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۱.
۲. _____، جامعه و تاریخ، تهران، انتشارات صدرا، پنجم ۱۳۷۲.
۳. _____، قیام و انقلاب مهدی، قم - انتشارات صدرا، ۱۳۷۳.

صفحه خالی ۳۲